

Book Introduction: Darāmadī Bi Mitāfizīk Muāsir

Heiat Tahriria

An Introduction to Contemporary Metaphysics is one of the most popular volumes of Routledge series in contemporary philosophy.

متن آموزشی

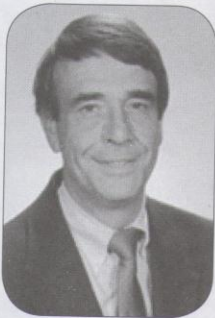
درآمدی بر متافیزیک معاصر

مایکل جی. لاکس اصلح افروز

اشاره:

فیلسوفان در باب تعریف‌های متافیزیک اختلاف نظر داشته‌اند. ارسطو و فیلسوفان قرون وسطا دو تعریف متفاوت از آن ارائه می‌کنند؛ به گونه‌ای که گاه متافیزیک را نوعی تلاش در راستای شناسایی علل نخستین، به ویژه خدا یا محرک غیرمتحرک و گاه آن را به عنوان صرف علم کلی وجود بما هو وجود توصیف می‌کنند. البته آنها معتقدند که این دو تعریف، در نهایت یک رشته علمی واحد را می‌شناسانند. در سوی دیگر، عقل‌گرایان قرون هفدهم و هیجدهم میلادی، با گسترش دادن قلمرو متافیزیک، آن را نه منحصر به بحث از وجود و چسبته خدا، بلکه شامل مباحثی مانند تمایز میان نفس و بدن، جاودانگی روح و آزادی اراده نیز می‌دانستند.

تجربه‌گرایان و کانت منتقد هر دو تعریف ارسطویی و عقل‌گرایانه از متافیزیک بودند و اشکال می‌کردند که آنها از چارچوب محدود دانش بشری گذر می‌کنند. البته، حتی کانت هم موافق طرح نوعی دانش متافیزیکی قابل دفاع بود. هدف این نوع متافیزیک توصیف عام‌ترین ساختارهای موجود در فرایند اندیشیدن ما درباره



مایکل جی. لاکس / Michael J. Loux
فیلسوف متافیزیک معاصر کتاب مفیدی درباره متافیزیک دارد با عنوان درآمدی بر متافیزیک معاصر / *Metaphysics, A contemporary introduction*. آنچه در ادامه خواهید خواند ترجمه بخشی از مقدمه وی بر این کتاب است که در آن به توصیف دو رویکرد عمده در متافیزیک، یعنی رویکرد ارسطویی و کانتی، پرداخته است. از مترجم محترم که این بخش از ترجمه خود را در اختیار ما نهادند سپاسگزاریم؛ امیدواریم که به زودی شاهد نشر کامل این اثر باشیم.



جهان است. این تصویر کانتی از متافیزیک همچنان ادامه می‌یابد و در میان فیلسوفان معاصر نیز از مقبولیت برخوردار است؛ این فیلسوفان تأکید می‌کنند که متافیزیک به دنبال شناسایی شاکله و ساختار مفهومی ذهن انسان است. آنها نوعاً با این نظر کانت موافق‌اند که ساختار جهان آن گونه که هست، فراچنگ ما نمی‌آید و متافیزیک باید به توصیف ساختار تفکر ما درباره جهان قانع باشد.

البته این تصویر کانتی از متافیزیک، آنچنان هم بی‌نقص نیست، چرا که اگر در شناخت جهان واقع‌انگونه که هست مشکلاتی وجود دارد، لاجرم در شناسایی ساختار تفکر ما در باب جهان نیز همان مشکلات وجود خواهد داشت. اما اگر بپذیریم که متافیزیک ارسطویی یا عقل‌گرایانه از اساس باطل نیست، هر یک از این دو رویکرد، طیفی از موضوعات بسیار متفاوت را برای نگارش کتابی در باب متافیزیک پیشنهاد می‌کنند. ما در این کتاب صورتبندی ارسطویی از متافیزیک را به عنوان شاخه‌ای از دانش با موضوع وجود بماهو وجود دنبال خواهیم کرد. لازمه این نگرش تلاش در جهت شناسایی عام‌ترین انواع

یا مقولاتی است که اشیا تحت آنها قرار می‌گیرند، همراه با توصیف روابطی که میان این مقولات برقرار است.

حیثی متافیزیک - پاره ای تاملات تاریخی

تعریف متافیزیک کار آسانی نیست. اگر به آثاری که در موضوع متافیزیک نوشته شده است نگاهی بیندازیم؛ در می‌یابیم که تعریف‌های کاملاً متفاوتی از این دانش وجود دارد. گاه این تعریف‌ها به دنبال گزارش و ارائه فهرستی از

فیلسوفان متافیزیک باید به تحقیق درباره‌ی آنها بپردازند. در هر دو صورت، چه توصیفی و چه دستوری، این تعریف‌ها گزارش‌های متفاوتی از موضوع و روش شناسی متناسب با متافیزیک بیان می‌کنند؛ به طوری که یک ناظر بی‌طرف شاید گمان کند که اینها در پی تعریف چند رشته مختلف هستند. مسلماً اختلاف نظر درباره‌ی چیستی متافیزیک با پیشینه طولانی این دانش پیوند دارد. بیش از ۲۰۰۰ سال است که فیلسوفان به دانشی می‌پردازند که آن را متافیزیک می‌نامند و حاصل تلاش‌های شان طیفی از موضوعات و رویکردهای متنوع بوده‌است. اما نمی‌توان دشواری ارائه تعریفی واحد از موضوع و روش‌شناسی متافیزیک را صرفاً به پیشینه طولانی این رشته نسبت داد؛ چرا که در همان اوائل پیدایش نیز ابهاماتی در خصوص اینکه متافیزیک دقیقاً چیست، وجود داشت اصطلاح «متافیزیک» که نام این دانش است، از رساله‌های ارسطو گرفته شده است، هر چند خود ارسطو هرگز این نام را برای آن رساله به کار نبرد و این نامگذاری توسط اندیشمندان بعدی صورت گرفت. ارسطو در این رساله، این شاخه از دانش را فلسفه^۱ اولی^۱ یا الاهیات^۲ نام نهاد و معرفت حاصل از آن را حکمت^۳ نامید. با این حال، استفاده بعدی از نام متافیزیک برای این رساله، این فرض را موجه می‌کند که متافیزیک، نام کاری است که رساله درصدد انجام آن است. متأسفانه، ارسطو گزارش واحد و منسجمی از کار خود در این رساله ارائه نمی‌دهد. او در بعضی از عبارت‌هایش می‌گوید که در

این رساله به دنبال معرفت علل نخستین^۴ است.^(۱) این سخن بیانگر این است که متافیزیک رشته‌ای مجزاً از سایر رشته‌هاست و موضوعی متمایز از موضوعات دیگر رشته‌ها دارد. اصطلاح علل نخستین چیزهای مختلفی را به ذهن متبادر می‌کند. اما موضوع اصلی در اینجا خدا یا محرک غیر متحرک^۵ است. لذا، متعاقب آن، آنچه به نام متافیزیک نامیده می‌شود، شاخه‌ای از دانش با موضوع خدا است، و ارسطو نکات مفید دیگری درباره‌ی آن به ما می‌گوید. به نظر ارسطو، متافیزیک یک دانش نظری است. متافیزیک برخلاف فنون مختلفی است که چیزی در آنها تولید می‌شود و نیز غیر از انواع علوم عملی (مانند اخلاق، اقتصاد و سیاست) است، که غایت آنها هدایت و راهنمایی انسان در عمل و رفتار است، در واقع متافیزیک به دنبال فهم حقیقت به خاطر حقیقت است. از این جهت، متافیزیک مشابه علوم ریاضی و انواع علوم طبیعی است. ریاضیات کمیات را به عنوان موضوع مورد بحث قرار می‌دهد (کمیات متصل در علم حساب و کمیات متصل در هندسه) و علوم طبیعی به بررسی ماهیت و ساختار جواهر مادی (جاندار یا غیر جاندار) سازنده جهان طبیعت می‌پردازد. در مقابل، متافیزیک جوهر غیرمادی^۶ را موضوع خود قرار داده است.^(۲) و ارتباط بین متافیزیک و موضوعش جذابیت خاصی به این رشته بخشیده است. متافیزیک، بر خلاف دیگر رشته‌ها، وجود موضوع خود را به راحتی و به عنوان پیش‌فرض نمی‌پذیرد و در واقع باید وجود نوعی جوهر غیرمادی را که موضوع این دانش است، اثبات کند. بنابراین پروژۀ اثبات وجود یک محرک غیر متحرک در ورای جهان طبیعت، خود بخشی از مباحث متافیزیک است. اما از آنجا که به نظر ارسطو یک

کارهایی است که فیلسوفان متافیزیک انجام می‌دهند، و گاه جنبه‌ی دستوری دارند و بیانگر موضوعاتی هستند که

first causes .4
Unmoved Mover .5
Immaterial Substance .6

1. first philosophy
2. theology
3. wisdom



رشته خاص از دانش، فقط آنگاه شکل می‌گیرد که یک موضوع متمایز داشته باشیم، او معتقد است که فیلسوفان متافیزیک فقط آنگاه می‌توانند مطمئن باشند که رشته‌های خاص برایشان وجود دارد که یکی از پروژه‌ها و مسائل این رشته را با موفقیت به انجام برسانند.

البته ارسطو به این رضایت نمی‌دهد که متافیزیک را صرفاً به عنوان تحقیق در علل نخستین توصیف کنیم. علاوه بر این، او می‌گوید که متافیزیک علمی است که به مطالعه وجود بما هو وجود⁷ می‌پردازد. ⁽⁸⁾ همین‌طور که توصیفات او وضوح بیشتری می‌یابد، روشن می‌شود که متافیزیک رشته‌ای غیرفراگیر با موضوعی مخصوص به خود نیست؛ بلکه علمی است عام که به بررسی همه اشیاء موجود می‌پردازد. لذا مطابق این تعریف، متافیزیک به بررسی آن مواردی می‌پردازد که موضوعات دیگر علوم را تشکیل می‌دهند و وجه تمایز متافیزیک با دیگر علوم در شیوه مطالعه و بررسی آنهاست؛ متافیزیک موضوعات مختلف را از منظری خاص مورد بررسی قرار می‌دهد، از این منظر که آنها موجودات یا اشیایی هستند که وجود دارند. بنابراین متافیزیک به اشیاء به عنوان موجودات می‌نگرد و سعی می‌کند تا صفات و ویژگی‌هایی را که آنها از حیث موجود بودن از خود نشان می‌دهند، مشخص کند. بنابراین، این دانش صرفاً به دنبال درک مفهوم وجود نیست، بلکه علاوه بر آن در پی شناخت مفاهیم بسیار عامی است که در مورد تمام موجودات بکار می‌روند، مانند: وحدت⁹ یا این‌همانی¹⁰، تمایز¹¹، مشابهت و عدم مشابهت. ¹¹ و مبحث اصلی متافیزیک به عنوان یک علم عام، شرح و بیان آن چیزی است که

being qua being . 7

unity . 8

identity . 9

difference . 10

similarity and dissimilarity . 11

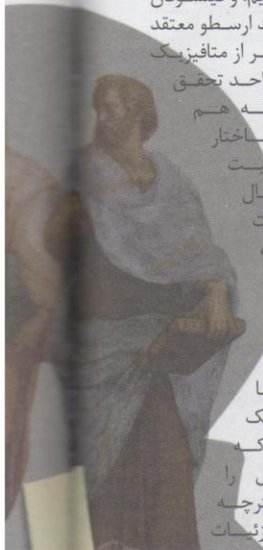
ارسطو مقولات¹² می‌نامد. مقولات عالیترین یا عام‌ترین انواعی هستند که اشیاء ذیل آنها قرار می‌گیرند. فیلسوف متافیزیک به دنبال تشخیص این انواع عام از یکدیگر است تا ویژگی‌های خاص هر مقوله را مشخص کند و روابط پیوند دهنده مقولات مختلف را بشناسد. او با این کار، به دنبال این است که نقشه ساختار هر آنچه وجود دارد را در اختیار ما بگذارد.

بنابراین، در اندیشه ارسطو ما با دو روایت متفاوت از چستی متافیزیک روبه‌رو هستیم. از یک سو، رشته علمی خاص و متمایزی وجود دارد که به شناخت علل نخستین به ویژه خدا می‌پردازد؛ و از سوی دیگر، این اندیشه وجود دارد که متافیزیک رشته‌ای کاملاً عام یا فراگیر است که وظیفه‌اش بررسی اشیاء از حیث وجود داشتن آنها و به دست دادن صورتبندی عام از کل عالم وجود است. در نگاه نخست، به نظر می‌رسد که بین این دو تصویر از متافیزیک، تعارضی وجود دارد. مشکل بتوان فهمید که چگونه یک رشته علمی واحد می‌تواند در عین حال هم عام و هم خاص باشد. ارسطو خود به این نکته واقف است و به زحمت سعی می‌کند که نشان دهد این تعارض بدوی است و فقط در نگاه نخست اینگونه به نظر می‌رسد. ⁽⁹⁾ از یک سو، او می‌گوید که دانش علل نخستین در پی شناخت عللی است که بن و بنیاد ویژگی‌های اصلی اشیاء هستند؛ یعنی ویژگی‌هایی که پیش فرض هر ویژگی دیگری هستند که از اشیاء امکان بروز دارد. به نظر می‌رسد که ارسطو در صدد بیان این مطلب است که از آنجا که وجود یا هستی یک شیء، جزء ویژگی‌های اصلی یک شیء است، علمی که به مطالعه علل نخستین می‌پردازد دقیقاً همان علمی است که به بررسی وجود بما هو وجود می‌پردازد. از سوی دیگر، به نظر

categories . 12

می‌رسد که او معتقد است هر دانشی که به بررسی همه چیزها از حیث موجود بودن آنها می‌پردازد، خدا را نیز از جمله مواردی به شمار می‌آورد که در پی شناخت آنها است. در سنت ارسطویی قرون وسطا، همچنان با این تصویر دوگانه از متافیزیک مواجه هستیم؛ و فیلسوفان قرون وسطی، به مانند ارسطو معتقد بودند که این دو تصویر از متافیزیک در یک رشته علمی واحد تحقق می‌یابند. رشته‌ای که هم به دنبال ترسیم ساختار طبقه‌بندی شده واقعیت است و هم به دنبال اثبات وجود و ماهیت جوهر الاهی. اما آنگاه که به نوشته‌های متافیزیکی عقل‌گرایان قاره ای¹³ قرون هفدهم و هیجدهم میلادی می‌رسیم، با برداشتی از متافیزیک روبه‌رو می‌شویم که قلمرو این دانش را گسترش می‌دهد. اگرچه آنها بسیاری از جزئیات نظریه متافیزیکی ارسطو را کنار گذاشتند، اما این مطلب را پذیرفتند که هدف اصلی تلاش‌های متافیزیکی شناخت و تعریف عام‌ترین انواع موجودات است؛ همچنین می‌پذیرند که ارجاع امور به جوهر الاهی و تبیین نقش علی آن جزء مهمی از وظایف متافیزیک است. در عین حال، پاره‌ای موضوعات که جزئی از طرح متافیزیک ارسطویی محسوب نمی‌شوند، موضوعات مناسبی برای تحقیق متافیزیکی دانسته شدند. از نظر ارسطو، بررسی اشیاء مادی قابل تغییر، ترسیم شکاف مابین موجودات جاندار و غیر جاندار و شناخت ویژگی‌های منحصر به فرد انسان همگی باید در چارچوب علوم طبیعی و دانش فیزیک انجام گیرد و نه متافیزیک. اما عقل‌گرایان - که با

Continental rationalists . 13



چشم‌اندازی عقلانی مواجه بودند که در آن تبیین‌های فیزیک جدید که بیشتر مبتنی بر آزمایش و ریاضیات بودند، جایگزین فیزیک ارسطویی شده بود. این موضوعات را جزء مباحث متافیزیکی می‌شمردند. در نگاه آنها، متافیزیک، فقط از وجود خدا و چستی او بحث نمی‌کند، بلکه به بررسی تمایز ذهن و بدن، نحوه ارتباط بین این دو در انسان‌ها و چستی و حدود آزادی اراده نیز می‌پردازد.

کسی که در سنت ارسطویی پرورش یافته باشد در مواجهه با این کاربرد جدید اصطلاح «متافیزیک» دچار سردرگمی می‌شود و احتمالاً عقل‌گرایان را متهم می‌کند که آنچه از قرار معلوم یک رشته علمی و با یک موضوع واحد بود، در تعریف شما، به بررسی ملغمه‌های درهم از موضوعات نامرتبط بدل شده است. پرواضح است که عقل‌گرایان نسبت به این اتهام حساس بودند و از این‌رو، به فکر ارائه توضیحی بطلقی برای بازترسیم مرزهای این رشته در فلسفه افتادند. نتیجه این تلاش علمی، نقشه جامعی از قلمرو متافیزیک بود.^(۵) ادعا این بود که موضوعی واحد برای عقل‌گرایان وجود ندارد و آن وجود است. بنابراین فیلسوف متافیزیک به دنبال ارائه توصیفی از چستی وجود است؛ اما طیفی از دیدگاه‌های متفاوت وجود دارند که می‌توانند چنین توصیفی ارائه دهند، و متناظر با این دیدگاه‌های متفاوت، زیرشاخه‌های علمی گوناگونی در متافیزیک شکل گرفته است. نخست اینکه شخص

می‌توان از منظر وجود بما هو وجود به بررسی وجود بردارد. از آنجا که این رویکرد عام‌ترین دیدگاهی است که می‌تواند از آن منظر به بحث وجود پرداخت، آن شاخه از متافیزیک را که از این رویکرد بهره می‌برد متافیزیک عمومی^{۱۴} نامیده‌اند. اما عقل‌گرایان تأکید داشتند که ما می‌توانیم از منظرهای تخصصی‌تر و بسیار متنوعی به بحث از وجود بپردازیم. در این صورت، ما به دنبال شاخه‌هایی از متافیزیک هستیم که عقل‌گرایان آنها را متافیزیک خاص^{۱۵} می‌نامند. به این ترتیب، ما می‌توانیم به بررسی وجود در اشیاء تغییرپذیر بپردازیم، یعنی به وجود از حیث تغییرپذیری آن بنگریم. این کار، ورود به حوزه کیهان‌شناسی^{۱۶} است. همچنین، می‌توانیم وجود را آنگونه که در موجودات عاقلی مانند خودمان یافت می‌شود، مورد بررسی قرار دهیم. پرداختن به وجود از این منظر، شاخه‌ای از متافیزیک خاص است که عقل‌گرایان آنرا روان‌شناسی عقلی^{۱۷} می‌نامند. و در نهایت اینکه، ما می‌توانیم وجود را آن‌گونه که در مورد خدا ظهور یافته بررسی کنیم، و در این صورت وارد حوزه الاهیات طبیعی شده‌ایم. تاحدی روشن است که دو مفهوم متافیزیک عمومی و الاهیات طبیعی نزد عقل‌گرایان، متناظر با دو برداشت ارسطویی از متافیزیک است، یکی به عنوان علمی کاملاً عام که به مطالعه وجود بماهو وجود، و دیگری به عنوان رشته‌ای خاص که به بررسی علل نخستین می‌پردازد؛ درحالی‌که ادعای شمول متافیزیک بر کیهان‌شناسی و روانشناسی عقلی به عنوان شاخه‌هایی از این دانش، نشان از حوزه‌های جدید و گسترده‌تر در طرح عقل‌گرایان از متافیزیک دارد. البته، متافیزیک عقل‌گرایانه و ارسطویی تنها بر سر موضوع این علم با هم اختلاف ندارند. رویکرد

ارسطو به مسائل متافیزیکی محتاطانه بوده‌است. او در تبیین مقولات سعی کرده بود به تصورات پیشافلسفی ما از جهان وفادار بماند. در نگاه او، موجودات کاملاً واقعی یا به لحاظ متافیزیکی پایه، همان اشیایی هستند که نزد فهم متعارف شناخته شده‌اند. مانند اسب‌ها و انسان‌های موجود در خارج. و حتی در تبیین خدا یا محرک غیر متحرک، او نگران نشان دادن سازگاری میان تبیین فلسفی خود و اعتقادات پیشافلسفی ما درباره ساختار علی جهان است. نتیجه این رویکرد، متافیزیکی نسبتاً محافظه‌کار است. در مقابل، نظریات متافیزیکی عقل‌گرایان هر وصفی می‌توانست داشته باشد به جز محافظه‌کارا در نگاه آنها، متافیزیک به سیستم‌های نظری و انتزاعی‌ای منتهی می‌شود که با هر گونه تصویر مبتنی بر فهم متعارف از جهان، بسیار متفاوت است. کافی است تنها مروری بر آثار اندیشمندانی چون اسپینوزا یا لایب‌نیتس بیندازیم تا غیرمتعارف بودن متافیزیک عقل‌گرایانه را دریابیم. ماهیت شدیداً انتزاعی و نظری متافیزیک عقل‌گرایانه آن را آماج انتقادهای متفکران تجربه‌گرا قرار داد. تجربه‌گرایان اصرار داشتند که هر ادعایی در باب شناخت، نیازمند توجیه مبتنی بر تجربیات حسی است؛ لذا از آنجایی که تاکنون هیچ تجربه‌ای نتوانسته ادعاهای مطرح در سیستم متافیزیکی عقل‌گرا را توجیه کند، ادعاهای آنها مبنی بر شناخت علمی سرشت واقعیت، بی‌اساس است.^(۶) در حقیقت، تجربه‌گرایان بارها ادعای قویتری را اظهار کرده‌اند مبنی بر اینکه حتی ادعاهای شاخص متافیزیکی عقل‌گرایان بی‌معنا هستند. در نظر تجربه‌گرایان، تمام بازنمودهای ادراکی ما از داده‌های حسی^{۱۸} نشأت می‌گیرند. از این‌رو، آنها قویاً معتقد بودند که یک گزاره فقط آنگاه با معنا و متضمن شناختی واقعی است که واژه‌های به‌کار رفته

general metaphysics. 14
 special metaphysics. 15
 cosmology. 16
 rational psychology. 17

sensory experience. 18



در آن قابل تحلیل یا تبیین در قالب داده‌های حسی محض باشند. از آنجا که متافیزیسی‌های عقل‌گرا این آزمون را از سر نگذرانده‌اند، تجربه‌گرایان نتیجه می‌گرفتند که دعاوی آنها صرفاً اصواتی بدون معنا هستند.

کانت انتقادهای بیشتری به فعالیت متافیزیکی دارد.¹⁹ در روایت کانت، دانش بشر حاصل تأثیر متقابل مفاهیم فطری قوای شناختی انسان و داده‌های خام حسی است. داده‌های حسی نتیجه تأثیرات خارجی بر قوای حسی درونی ماست. این داده‌ها در قالب مفاهیم فطری نظم و نسق می‌یابند یا سازماندهی می‌شوند و نتیجه این فرایند، ایژه شناخت است. بنابراین آنچه ما ایژه شناخت می‌نامیم، چیزی بیرون و مستقل از سیستم شناختی ما نیست؛ بلکه فرآورده تأثیر ساختارهای مفهومی درونی ذهن بر حالت‌های ذهنی قوای حسی ماست. جهانی که این حالت‌های ذهنی را ایجاد می‌کند، چیزی است که فی‌نفسه فراچنگ ما نمی‌آید؛ ما آن را تنها آن‌گونه که بر ما تأثیر می‌گذارد و آن‌گونه که بر ما ظاهر می‌شود، درک می‌کنیم. بنابراین هر ایژه شناختی نیازمند محتوای حسی موردنظر تجربه‌گرایان است؛ البته چیزی بیش از این مورد نیاز است. این محتوای حسی باید به واسطه ساختارهای مفهومی‌ای که ریشه در تجربه حسی ندارند، منسجم و سازمان‌یافته شوند. اما کانت می‌خواهد تأکید کند که دقیقاً همان‌طور که محتوای حسی فقط آنگاه ایژه شناخت را پدید می‌آورد که توسط مفاهیم فطری ساختارمند شده باشند، این ساختارهای مفهومی فطری نیز فقط آنگاه معرفت بخش‌اند که در فرایند سازماندهی و انسجام داده‌های حسی به‌کار روند. حال، همچنان که کانت معتقد بود، متافیزیک چه از نوع ارسطویی و چه از نوع عقل‌گرایانه، تلاش برای شناخت ماورای قلمرو تجربه حسی بشر

است. متافیزیک به دنبال پاسخ به پرسش‌هایی است که تجربه حسی جوابی برای آنها ندارد و با این حال، وعده روشننگری درباره این موضوعات را به ما می‌دهد؛ پرسش‌هایی درباره جاودانگی روح، وجود خدا، آزادی اراده و... البته فیلسوف متافیزیک، در شناخت این موضوعات از ساختارهای مفهومی‌ای که زیربنای شناخته‌ای کمتر مناقشه‌آمیز هستند، بهره می‌گیرد؛ ساختارهایی مانند آنچه در بحث از جواهر، علیت و رویدادها مطرح است. اما از آنجا که این ساختارهای مرتبط فقط آنگاه معرفت بخش‌اند که با داده‌های خام حسی ترکیب شوند، استفاده فیلسوف از این ساختارها برای پاسخ‌گویی به سوال‌های همیشگی متافیزیک، هرگز آن معرفتی را که فیلسوف متافیزیک به ما نوید داده بود به دست نمی‌دهد. با توجه به شیوه عملکرد سیستم معرفتی انسان، شرایط لازم برای کسب معرفت در مورد متافیزیک هرگز برآورده نمی‌شود. ادعاهای فیلسوف متافیزیک ماورای محدوده معرفت بشری قرار می‌گیرد. بر این اساس، هیچ‌گاه معرفت علمی حقیقی در متافیزیک نمی‌تواند وجود داشته باشد.

کانت برای نشان دادن این ویژگی متافیزیک سنتی، این دانش را متافیزیک استعلایی¹⁹ می‌نامد. او متافیزیک استعلایی را در برابر متافیزیک انتقادی²⁰ می‌نهد. به عقیده کانت، متافیزیک انتقادی یک فعالیت معتبر و کاملاً قابل احترام است. در مقایسه با متافیزیک استعلایی که به دنبال توصیف واقعی‌تری ماورای تجربه حسی است، متافیزیک انتقادی در پی توصیف عام‌ترین ویژگی‌های دانش و اندیشه و معرفت بشر است. این رویکرد به دنبال شناخت عام‌ترین مفاهیم به کار رفته در بازنمود ما از جهان، روابطی که بین این مفاهیم شکل می‌گیرد و پیش‌فرض‌های به‌کارگیری عینی

transcendent metaphysics .19
critical metaphysics .20

این مفاهیم است. متافیزیک انتقادی، دقیقاً همان پروژه‌های است که خود کانت، همزمان با ارائه روایت خود از شرایط لازم برای معرفت بشری دست به کار انجام آن شد. تلقی کانت از فعالیت متافیزیکی که در پی شناخت و توصیف عام‌ترین ویژگی‌های اندیشه و تجربه بشر است، همچنان ادامه داشته و در زمان ما نیز مدافعان خود را یافته است. این فیلسوفان معتقدند که متافیزیک فعالیتی توصیفی با هدف شناسایی شاکله مفهومی²¹ یا چارچوب مفهومی²² ذهن است. در نگاه این فیلسوفان، هر اندیشه یا تجربه‌ای که می‌توانیم داشته باشیم متضمن به کارگیری مجموعه‌ای واحد و یکپارچه از بازنمودها است. این مجموعه از بازنمودها چیزی شبیه یک تصویر از نحوه وجود اشیاء را پدید می‌آورند؛ نوعی داستان که ما درباره جهان و موقعیت خود در آن می‌گوییم. این داستان یک ساختار مشخص دارد. در قالب مفاهیم بسیار عامی نظم و نسق یافته است و کاربرد این مفاهیم با قواعدی تنظیم شده است (که غالباً قواعد چارچوب²³ نامیده می‌شوند). به بیان ساده، هدف متافیزیک ترسیم کلی‌ترین خطوط این چارچوب است.

فیلسوفانی که مدافع ایده شاکله یا چهارچوب مفهومی هستند، در خصوص جایگاه تصویر ما از جهان اتفاق نظر ندارند. هرچند این گروه از جزئیات روایت کانت از معرفت بشری دفاع نمی‌کنند، برخی از آنها در این مطلب با کانت هم نظرند که ساختاری واحد و تغییرناپذیر وجود دارد که بستر تمام آن چیزی است که می‌توان معرفت یا تجربه بشری نامید. بعضی دیگر بر خلصت تاریخی و پویایی ساختار اندیشه بشری تأکید می‌کنند، و از چارچوب‌های مفهومی بدیل سخن می‌گویند. آنها تحولات مفهومی بزرگی مانند انقلاب علمی

conceptual scheme . 21
conceptual framework . 22
framework principles . 23

جایگزینی مکانیک نیوتون توسط نظریه نسبیت را از جمله مواردی می‌دانند که طی آن یک چارچوب مفهومی به نفع تصویر متفاوت و جدیدی از جهان کنار گذاشته شده است. در نظر اندیشمندان گروه نخست، متافیزیک موضوعی ثابت و تغییرناپذیر دارد؛ شیوه یگانه و منحصر به فرد انسان در باز نمود جهان؛ اما به اعتقاد گروه دوم، کار متافیزیک نوعی مطالعه تطبیقی است؛ متافیزیک تلاش می‌کند تا صورت‌های متفاوت دخیل در چارچوب‌های بدیل را که در طول تاریخ در تصویر پردازی‌های ما از جهان نقش بازی کرده‌اند، نشان دهد.

هر دو گروه این فیلسوفان شدیداً مخالف تلقی‌های سنتی پیشاکانتی از متافیزیک هستند. این فیلسوفان - که ایده شاکله مفهومی را جدی می‌گیرند - قویاً معتقدند که موضوع متافیزیک شیوه یا شیوه‌های باز نمود ذهن از جهان خارج است. متافیزیسین‌های پیشاکانتی، چه طرفداران فهرست ارسطویی از موضوع متافیزیک و چه عقل‌گرایان که قلمرو متافیزیک را توسعه داده‌اند و موضوعاتی از قبیل مسئله ذهن و بدن، جاودانگی نفس و آزادی و اراده را در آن گنجانده‌اند، متافیزیک را متکفل شناخت چیستی و ساختار جهان فی‌نفسه می‌دانند. اما تحقیق در مورد ساختار اندیشه بشری چیزی کاملاً متفاوت با تحقیق در مورد ساختار جهانی است که به آن می‌اندیشیم. البته اگر کسی معتقد باشد که ساختار اندیشه ما بازتاب ساختار جهان واقع است، می‌تواند ادعا کند نتیجه این دو تحقیق، یکی خواهد بود. اما فیلسوفانی که تحت تأثیر اندیشه چارچوب مفهومی هستند، نوعاً چنین اعتقادی ندارند. آنها مدعی‌اند که موضوع متافیزیک چارچوب یا چارچوب‌های ذهنی ما است، چرا که آنها همانند کانت، معتقدند که جهان آن‌گونه که در واقع است، چیزی است که فرا چنگ ما نمی‌آید.

چرا آنها این‌گونه می‌اندیشند؟ پاسخ این است که آنها نیز همانند کانت معتقدند که مواجهه ما با جهان خارج و اندیشیدن ما درباره جهان خارج همواره به واسطه ساختارهای مفهومی ذهن صورت می‌گیرد و باز نمود جهان خارج در ذهن ما در قالب این ساختارها شکل می‌گیرد. آنها می‌گویند برای فکر کردن در مورد هر چیزی بیرون از قوای شناختی انسان، باید از مفاهیمی استفاده کنیم که به نوعی بیانگر اشیاء موجود باشند و نوع و ویژگی‌ها و صفات آن شیء را نشان دهند؛ اما در این صورت، آنچه به دست می‌آوریم چیزی است وابسته به ذهن و نه آن شیء خارجی آنگونه که واقعاً مستقل از اندیشه انسان وجود دارد. آنچه درک می‌کنم ابژه ای است آنگونه که من درباره آن مفهوم پردازی می‌کنم یا بازمی‌نمایم؛ بنابراین، ابژه تفکر ما دست کم تا حدی محصول دستگاه مفهومی یا باز نمایان‌گری است که در فرایند اندیشیدن از آن استفاده می‌کنیم. آنچه نزد من است، بخشی از داستان یا تصویری است که تعریف می‌کنم یا می‌سازم و نه خود شیء آن‌گونه که در واقع وجود دارد. در اینجا، بعضی از پیروان ایده شاکله مفهومی پا از این فراتر می‌نهند و ادعا می‌کنند که اصل تصور نوعی شناخت و معرفت مجزا و مستقل از چارچوب مفهومی ذهن - که ما به واسطه آنها بازنمودها را شکل می‌دهیم - متناقض ناماست.^(۴) مطابق این نظر رادیکال، هر آنچه که هست همان چارچوب یا چارچوب‌های مفهومی ذهن است. چیزی بیش از داستان‌ها یا تصاویری

که تعریف می‌کنیم یا می‌سازیم، وجود ندارد. آنچه ما وجود شیء می‌نامیم، در واقع همان چیزی است که در داستان خود تصویر می‌کنیم؛ و آنچه ما صدق باورها می‌نامیم، دقیقاً همان انسجام یا تناسب اجزاء گوناگون یک داستان است.

این روایت رادیکال از نظریه چارچوب مفهومی، تقریری است از همان مکتبی که ایدئالیسم نامیده می‌شود. ارائه صورتی منسجم از این دیدگاه به نهایت دشوار است. اگر بگوییم که چیزی غیر از داستان‌هایی که انسان‌ها می‌سازند، وجود ندارد؛ پس چه کسی است که درباره انسان‌هایی سخن می‌گوید که



طبق فرض، مشغول داستان پردازی هستند؟ اگر واقعاً این انسانها هستند که دارند داستان پردازی می کنند پس دیگر اینگونه نیست که چیزی جز داستانها وجود ندارند و اینگونه نیست که وجود داشتن یعنی شخصیت یکداستان بودن. از سوی دیگر، اگر ما انسانها صرفاً شخصیت های تکمیلی در داستانها هستیم، آیا واقعاً قضیه اینگونه است که ما مواجه با داستان هایی هستیم که گفته می شود؟ یا آیا این خود صرفاً یک داستان نیست که همه این داستانها برساخته اند؟ و آیا این داستان جدید (این داستان که داستان های اصلی گفته شده اند) خود صرفاً یک داستان دیگری است؟ [و باید منتظر داستان های دیگری نیز بود]

همان طور که گفته شد، این نگاه افراطی مورد تایید همه پیروان نظریه شاکله مفهومی نیست؛ با وجود این، حتی آن طرفداران نظریه شاکله که می پذیرند، این اعتقاد که «شناختی مستقل از چارچوب مفهومی وجود دارد» منسجم است؛ معتقدند که موضوعات مورد بحث متافیزیک از جمله این موارد شناخت - که ممکن است وجود داشته باشند - نیست. آنها تأکید می کنند که این موارد، تنها در قالب ساختارهای مفهومی که در باز نمود از اشیاء بکار می آیند، یافت می شود. این ساختارها، نوعی صفحه نمایش را تشکیل می دهند که به مانند پرده ای مانع دستیابی ما به اشیاء آنگونه که واقعاً وجود دارند، می شود. بنابراین، حتی پیروان میانه روی نظریه چارچوب مفهومی نیز منکر امکان دانش متافیزیکی سنتی - یعنی شناخت ساختار بنیادین واقعیت - هستند؛ آنها مدعی اند که اگر فعالیتی به عمومیت، نظام مندی و جامعیتی که فیلسوفان برای متافیزیک مدعی اند، وجود داشته باشد، چیزی غیر از توصیف عام ترین ساختارهای شاکله یا شاکله های مفهومی نیست.

واکنش متافیزیک سنتی به این نگاه

نوکانتی²⁴ چگونه است؟ به احتمال زیاد، آنها خواهند گفت که اگر نظر نокانتی ها در این مطلب درست باشد که جهان آن گونه که در واقع است نمی تواند موضوعی برای تحقیقات جدی فلسفی باشد، بنابراین آنها در این تصور که نوعی شاکله مفهومی وجود دارد، به بیراهه رفته اند. مقدمه اصلی استدلال نокانتی ها علیه متافیزیک سنتی این ادعا است که کاربرد ساختارهای مفهومی در باز نمود ما از اشیاء، مانع دسترسی حقیقی ما به آن اشیاء است؛ اما مدافعان متافیزیک سنتی به این نکته اشاره می کنند که ما در توصیف آنچه نокانتی ها چارچوب مفهومی می نامند نیز نیازمند استفاده از این مفاهیم هستیم، بنابراین، طبق قواعد خود نокانتی ها، توصیف سرشت و ساختار شاکله مفهومی ممکن نیست. بنابراین، فیلسوفان سنتی متافیزیک اینگونه احتجاج می کنند که اگر تلقی آنها از متافیزیک مسئله دار است، متافیزیک باورمندان به شاکله نیز همان مشکل را خواهد داشت. البته فیلسوفان سنتی متافیزیک تأکید می کنند که نکته عمیق تری در اینجا وجود دارد و آن اینکه نوعی حالت خود شکن²⁵ در تبیین نокانتی ها از بازنمایی مفهومی وجود دارد. اگر فیلسوف نокانتی در این ادعا صادق باشد که سیستم بازنمایی مفهومی مانعی بر سر راه فهم ما از هر آنچه به دنبال بازنمون آن هستیم ایجاد می کند؛ پس چرا ما باید ادعاهای معرفتی نокانتی ها درباره بازنمایی مفهومی را جدی بگیریم؟ به هر حال، این ادعاها، چیزی غیر از بازنمودهای مفهومی جدید نیستند؛ در این صورت، چون این ادعاها در واقع نمایی از سرشت بازنمودهای مفهومی ناتوان هستند، به نظر می رسد راه ما را برای دسترسی به آنچه خود این دعاوی به دنبال آن هستند - سیستم بازنمایی مفهومی - نیز سد می کنند. فیلسوفان سنتی متافیزیک همچنان

neo-Kantian. 24
self-defeating. 25

مسئله به عنوان یک معضل اصلی در همه تلاش‌های علمی برای توصیف هستی وجود دارد و با هر معیاری متافیزیکی محسوب می‌شود. با این وصف، این مسئله آنچنان مهم است که نمی‌توان در بندهای آغازین یک کتاب در باب متافیزیک، آن را حل و فصل کرد. شناسایی ارتباط میان ذهن یا زبان با جهان خارج بحثی مفصل و جداگانه می‌طلبد. بخش پایانی این کتاب به این مسئله اختصاص داده شده است. در آنجا به تفصیل به بررسی چالشی می‌پردازیم که فیلسوفان کانتی - به تعبیر رایج ضد واقع‌گرایان^{۲۷} - در مقابل روایت سنتی از ارتباط بین اندیشه و جهان قرار داده‌اند. در این میان، ما به تصویری از متافیزیک به عنوان الگو نیاز داریم تا راهنمای ما باشد؛ تصویری که ما فعلاً به عنوان پیش فرض می‌پذیریم، رویکرد سنتی پیشاکانتی خواهد بود.

تأکید می‌کنند که ما با قوت به اندیشیدن و گفتگو درباره اشیاء آنگونه که در واقع هستند و نه به عنوان بخشی از داستان پردازی، ادامه می‌دهیم. آنها به پیشفرض این سخن نیز به خوبی آگاهند و از آن دفاع می‌کنند. پیش فرض این دیدگاه این است که نسبت‌هایی وجود دارد که اندیشه و زبان ما را با اشیاء خارجی مستقل از ذهن و زبان، پیوند می‌دهند. همچنین آنها بر این مطلب پافشاری می‌کنند که مفاهیم ذهنی نه تنها مانع دسترسی ما به اشیاء نیستند، بلکه در فرایند ادراک اشیاء همانند ابزارهای انتقال عمل می‌کنند. آنها موانع یا پرده‌هایی میان ما و اشیاء نیستند؛ بلکه بالعکس، راه رسیدن ما به اشیاء و راه دستیابی ما به آنها هستند. همچنین فیلسوفان سنتی متافیزیک احتجاج می‌کنند که دلیلی وجود ندارد که گمان کنیم مفاهیمی که متافیزیک سنتی در تلاش برای توصیف اشیاء و ساختار کلی آن از آنها استفاده می‌کنند، باید به گونه‌ای دیگر باشند. آنها وجود اشتباه در تلاش متافیزیکی خود را می‌پذیرند و چه بسا پاره‌ای نظریات متافیزیکی نادرست وجود داشته باشد؛ اما تأکید می‌کنند که احتمال اشتباه در متافیزیک بیشتر از احتمال خطا در دیگر رشته‌های علمی که در پی توصیف اشیاء هستند، نیست. شاید توصیف درست واقعیت مشکل باشد، اما این بدان معنا نیست که غیر ممکن است.

مدافعان متافیزیک کانتی تأکید می‌کنند که مباحث پیرامون این مسئله، دشوارتر و پیچیده‌تر از آن چیزی است که فیلسوفان متافیزیک سنتی می‌گویند؛ و هرچند ممکن است در قدم اول با متافیزیک سنتی همدلی کنیم، باید بپذیریم که بحث درباره روش مناسب برای متافیزیک به مسئله بسیار کلی‌تر ارتباط اندیشه و جهان^{۲۶} وابسته است. این

Reference

Afroogh, Saleh, and Yaser Pouresmail. *Darāmadī Bi Mitāfzīk Muāsir (An introduction to Contemporary Metaphysics)*. Hakmat, 2015.